



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حدیث شناسی

مکرمات

نجم الدین طیبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث شناسی مهدویت

نویسنده:

نجم‌الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیهاالسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حدیث شناسی مهدویت
۶	مشخصات کتاب
۶	بررسی روایتی درباره مادر امام زمان
۷	بررسی کتاب‌هایی که این روایت در آن‌ها نقل شده است
۸	بررسی سند این روایت
۸	اشاره
۸	بشر بن سلیمان النخاس
۸	نظر مرحوم آیه الله خوبی
۸	نظر مرحوم تستری
۹	نظر مرحوم نمازی
۹	نظر مرحوم حائری
۹	نظر مرحوم مامقانی
۹	محمد بن بحر الشیبانی
۹	اشاره
۱۰	نظر مرحوم نمازی
۱۰	نظر مرحوم مامقانی
۱۱	اشکالاتی که به سند و دلالت این روایت وارد شده است
۱۲	پاورقی
۱۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حدیث شناسی مهدویت

مشخصات کتاب

نویسنده: نجم الدین طبسی

ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

بررسی روایتی درباره مادر امام زمان

یکی از روایت‌های بسیار شایع، قضیه حضرت نرجس خاتون، مادر امام زمان (عج) است. ما، در آغاز، فشرده این داستان و برخی از منابع آن را نقل می‌کنیم و سپس به بررسی دو تن از افرادی می‌پردازیم که در نقل این قضیه، نقش اساسی داشته‌اند و در پایان نیز به اشکال‌هایی که از نظر دلالتی و سندی به این روایت وارد شده است، خواهیم پرداخت. فشرده روایت شیخ صدوق؛ این قضیه را به طور مفصل در کتاب شریف «کمال الدین» و «تمام النعمه» نقل کرده است؛ ما، برای پیشگیری از به درازا کشیدن سخن، قضیه را به طور فشرده می‌آوریم. «محمد بن بحر شیبانی» گوید: در سال دویست و هشتاد و شش ه.ق وارد کربلا شدم و قبر غریب رسول خدا (ص) [یعنی امام حسین (ع)] را زیارت کردم و به بغداد برگشتم و در گرمای شدید، به سوی قبر شریف امام کاظم (ع) متوجه شدم. هنگامی که به حرم شریف حضرت (ع) رسیدم، گریه و ناله آغاز کردم، به گونه‌ای که چشمانم پر از اشک شد و توان دیدن نداشتم. پس از مدتی که دیده گشودم، پیرمردی قد خمیده را مشاهده کردم که به کسی که همراهش بود، می‌گفت: «ای برادر زاده! عمویت، به سبب اسرار و علوم شریفی که جز سلمان نداشت و آن دو سید به وی سپردند، شرف بزرگی دریافته است. عمویت، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کند و از اهل ولایت، کسی را نمی‌یابد، تا این اسرار را به وی سپارد.» محمد بن بحر می‌گوید: چون، من، همواره در پی علم و دانش از این سو به آن سو روان بودم، به او گفتم: «ای شیخ! آن دو سید کیستند؟». گفت: «آن دو ستاره که در سیر من رأی به خاک خفته‌اند یعنی امام هادی و امام عسکری (ع)». شیبانی گوید: سوگندش دادم که آن‌ها را برایم باز گو کند. ایشان پرسید: «محدثی؟»، به اهل بیت (ع) اعتقاد داری؟». گفتم: «آری». گفت: «اگر این طور است، دفتر خویش را بیاور تا بینم از ائمه اطهار (ع) با خود چه داری؟». شیبانی گوید: «از آن چه همراه داشتم، به ایشان دادم. نظری به آن افکند و گفت: «راست می‌گویی». سپس ادامه داد: «می‌دانی من کیستم؟ من، بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابو ایوب انصاری‌ام و یکی از دوستان ابو الحسن و ابو محمد (امام دهم و یازدهم) علیهما السلام و در سیر من رأی، همسایه ایشان بودم.» شیبانی گوید: از وی درخواست کردم پاره‌ای از کراماتی را که از ایشان دیده است، برایم باز گوید. گفت: «مولایم امام هادی (ع) تجارت را به من آموخت و بدون اجازه او، خرید و فروش نمی‌کردم، تا این که بدان کار، آزموده گشتم و حلال و حرام آن را باز شناختم. شبی، حضرت هادی (ع) مرا فرا خواندند. خدمت‌شان مشرف شدم. ایشان سرگرم گفت و گو با فرزندشان، امام حسن (ع) و خواهرشان، حضرت حکیمه بودند. چون نشستیم، فرمودند: «ای بشر! تو از سران انصاری، و ولایت ائمه، همواره، پشت در پشت، در میان شما بوده است و شما مورد اعتماد ما هستید. می‌خواهم شرف یکی از اسرار امامت را بهره تو کنم و تو را برای خرید کنیزی گسیل دارم.» حضرت، نامه‌ای به خط رومی نوشتند و به من دادند. آن‌گاه فرمودند: «به بغداد برو، در فلان روز و فلان مکان، متوجه برده فروشی به نام «عمر بن یزید نخّاس» باش. کنیزی با این ویژگی‌ها در میان بندگان و کنیزان او است، و خریدار را، خود او انتخاب می‌کند و به هیچ خریداری راضی نمی‌شود. نزد صاحبش برو و بگو: «نامه را به کنیز دهد.» بشر گوید: چنان کردم که امام فرموده بود. کنیز، چون نامه را خواند، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که اگر مرا به این شخص نفروشی، خود را خواهم کشت. بشر گوید: سرانجام او را با همان مبلغ که امام (ع) در کیسه قرار داده بودند، خریدم و به منزل خود در بغداد بردم. در این

هنگام حضرت نرگس داستان خود را برای بشر بیان می‌کنند که من، دختر یسوعا، فرزند قیصر روم هستم و مادرم نیز از نسل شمعون، حواری حضرت مسیح (ع) است. آن گاه، به تفصیل سرگذشت خویش را بازگو می‌فرماید.

بررسی کتاب‌هایی که این روایت در آن‌ها نقل شده است

۱- نخستین کسی که این روایت را نقل کرده و ظاهراً اقدام از بقیه است، مرحوم شیخ صدوق؛ در کتاب کمال الدین و تمام النعمه است. ایشان، این روایت را به این سند ذکر کرده است: حدّثنا محمد بن علی النوفلی، قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن عیسی الوشاء البغدادی، قال: حدّثنا أحمد بن طاهر القمی، قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن بحر الشیبانی. [۱] ۲۰- نفر دومی که این قضیه را نقل می‌کند، محمد بن جریر طبری شیعی است که این روایت را در کتاب شریف دلائل الامامة [۲] آورده است، ولی سند این روایت با سند مذکور در کمال الدین تفاوت دارد. مرحوم طبری گوید: حدّثنا المفضل محمد بن عبدالله بن المطلّب الشیبانی، سنه خمس و ثمانین و ثلاثمئة، قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، قال: وردت کربلا سنه ست و ثمانین و مئتين. همان گونه که ملاحظه می‌شود، تاریخ نقل این قضیه، برای مرحوم طبری، نود و نه سال بعد از تاریخی است که شییبانی، مطلب را از بشر بن سلیمان شنیده است. حال این جا، بحث است که «آیا محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، همان محمد بن بحر الشیبانی مذکور در کتاب کمال الدین است یا این که این ها دو نفر بوده‌اند؟». بنابراین که این دو اسم را یک نفر بدانیم، نکته این جا است که مرحوم طبری، با یک واسطه، از ایشان قضیه را نقل می‌کند که این مطلب، بعید به نظر می‌رسد. به دلیل این که در این صورت، سن یکی از این دو نفر، یعنی «المفضل» یا «محمد بن یحیی»، خیلی زیاد خواهد شد. البته نمی‌توان نظر قاطع داد که ایشان، همان «محمد بن بحر» در سند کتاب کمال الدین نیست. یا این که جناب مفضل نمی‌توانسته بدون واسطه از ایشان نقل کند؛ زیرا، برخی از افراد بوده‌اند که عمر زیادی داشته‌اند. یک نمونه «حبابه والیه» است که محضر حضرت امیر (ع) را درک کرد و در زمان امام چهارم (ع) صد و سیزده سال سن داشت و امام، اشاره فرمودند، جوان شد و تا زمان امام رضا (ع) یعنی حدود دویست سال عمر کرد. جابر صحابی که شکی نیست تا زمان امام باقر (ع) [۳] بوده است و «عمرو بن وائله» که از صحابی پیامبر (ص) است و عمرش بیش از صد سال بوده [۴] و آخرین صحابی از اصحاب، ایشان است که وفات می‌کند، نمونه‌هایی از افراد معمرند. البته، ایشان، از معمران (کسانی که عمر طولانی کرده‌اند) شمرده نشده است، لذا احتمال دارد که میان جناب المفضل محمد بن عبدالله بن المطلّب الشیبانی با محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، افرادی در سند بوده‌اند که نام‌شان نیامده است، لکن در نقل ایشان، هیچ اشاره‌ای به این - که برخی از راویان ذکر نشده‌اند، - به چشم نمی‌خورد. مطلب بعدی، این است که ما وقتی «الغیبه» نعمانی را نگاه می‌کنیم، اثری از این روایت در آن نمی‌یابیم. پرسش این جا است که «آیا از این که ایشان این روایت را در کتاب خود نیآورده است، می‌توان ضعف روایت را نتیجه گرفت؟». در پاسخ باید گفت، همان‌طور که در مقدمه مرحوم نعمانی در کتاب «الغیبه» مشاهده می‌شود، بنای ایشان، بر جامع نویسی نبوده است. ایشان، تصریح دارند که روایاتی را که در این کتاب آورده‌ام، در مقایسه با آن چه نقل نکرده‌ام، ناچیز است. اصولاً، بنای ایشان، بر ذکر روایات مرتبط با غیبت بوده است. ۳- سومین کتابی که می‌توان این روایت را در آن یافت، کتاب «الغیبه» مرحوم شیخ طوسی [۵] است. ایشان، روایت را درست مانند آن چه در کمال الدین بود، آورده‌اند، آیا سند ایشان با سند کتاب کمال الدین متفاوت است. ۴- کتاب «روضه الواعظین»، [۶] اثر فثال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ه. ق) یکی دیگر از کتاب‌هایی است که این روایت در آن موجود است. ایشان، می‌فرماید: «أخقص حاعه»؛ یعنی، گروهی نقل کرده‌اند از «ابوالمفضل الشیبانی». چنان که ملاحظه می‌شود، این جا، ابوالمفضل است و در «دلائل»، «المفضل» بود. ابوالمفضل الشیبانی از محمد بن بحر بن سهل الشیبانی نقل می‌کند پس این محمد بن بحر، در این جا، با سند کتاب کمال الدین، مشترک است و ایشان نیز قضیه را از بشر بن سلیمان نقل می‌کند. در این کتاب، متن روایت، عیناً همان مطلب موجود در کتاب کمال الدین است، منتها سند، در این جا، مرسل آمده است. ۵-

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب» [۷] این قضیه را از بشر بن سلیمان به صورت مختصر بیان می‌کند. ۶- این روایت در کتاب «منتخب الأنوار المضيئه» [۸] اثر «عبدالکریم نیلی» (متوفای قرن نهم ه. ق) از کتاب کمال الدین نقل شده است. ۷- از متأخرین هم در کتاب «إثبات الهداة فی النصوص و المعجزات» ج ۳، ص ۳۶۳ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۹۵ این قضیه نقل شده است و سند آن یا به «الغیبه» شیخ یا به «کمال الدین» صدوق بر می‌گردد. ۸- یکی دیگر از کتبی که این روایت در آن وجود دارد، «حلیه الأبرار» ج ۵، ص ۱۴۱ سید هاشم بحرانی است. ایشان، این قضیه را در یک جا، ولی با دو سند ذکر کرده‌اند. هم از «مسند فاطمه» اثر محمد بن جریر طبری و هم از کتاب «کمال الدین» این قضیه را نقل کرده‌اند. ۹- علامه مجلسی در «بحار الانوار» قضیه را، یک جا از طریق «الغیبه» شیخ؛ نقل می‌کند [۹] و در جای دیگری، از کتاب «کمال الدین».

بررسی سند این روایت

اشاره

در بررسی سند روایت، به بررسی احوال دو تن از افرادی که در سند این روایت، از آنان نام برده شده و نقش اصلی را ایفا می‌کنند، می‌پردازیم و از ذکر و بررسی سایر افراد موجود در سند، پرهیز می‌کنیم؛ زیرا، چندان مناقشه‌ای در خصوص ایشان مطرح نیست و عمده اشکالات، متوجه همین دو نفر است.

بشر بن سلیمان النخاس

نظر مرحوم آیه الله خویی

ایشان، در «معجم الرجال» وقتی به جناب «بشر» می‌رسند، ابتدا، کلام مرحوم صدوق را نقل می‌کنند که «بشر بن سلیمان، از فرزندان ابو ایوب انصاری است» و قضیه را به صورت مختصر می‌آورند و نیز به این جمله حضرت «أنتم ثقاتنا أهل البيت و إني مَرَكِيك و مشرفك بفضيلة تسبق بها الشيعة في الموالاة بها»، اشاره کرده‌اند. مرحوم خویی؛ در ادامه می‌فرماید: «لكن في الرواية عدّة مجاهيل»؛ یعنی، فرضاً اگر مشکل با محمد بن بحر و بشر بن سلیمان حل شود، در طریق شیخ طوسی؛ افرادی وجود دارد که مجهول‌اند. سپس ایشان برای ردّ صلاحیت راوی، به مبنایی در رجال اشاره می‌کنند که خیلی‌ها به آن ملتزم هستند. این مبنا، عبارت است از این که نمی‌توان وثاقت فردی را از طریق خودش ثابت کرد. [۱۰] حضرت امام خمینی؛ یک مبنای سخت‌تری دارند و می‌گویند، نقل وثاقت از سوی خود راوی، سبب سوء ظنّ به او می‌شود. عین عبارت ایشان به نقل از استاد جعفر سبحانی چنین است: «إذا كان ناقل الوثاقه هو نفس الراوى فإنّ ذلك يثير سوء الظنّ حيث قام بنقل مدائحه و فضائله في الملاء الاسلامي»؛ یعنی، اگر در روایتی که نقل می‌کند، مدح از خودش موجود باشد، همین امر سبب زیر سؤال رفتن خود ناقل می‌شود. [۱۱]. بنابراین، مرحوم خویی دو اشکال را به سند وارد کرده‌اند: نخست آن که در سند شیخ طوسی؛ چند نفر مجهول الحال وجود دارد. و دیگر این که وثاقت «بشر» محرز نیست؛ زیرا، خود ایشان، ناقل وثاقت خویش است و این، مستلزم دور است.

نظر مرحوم تستری

ایشان، در «قاموس الرجال» [۱۲] ابتدا سخن مرحوم وحید بهبهانی را نقل می‌کنند که ایشان، «بشر» را از اولاد ابو ایوب انصاری می‌دانند که از دوستان امام دهم و امام یازدهم (ع) بودند و امام دهم (ع) ایشان را به خریدن مادر حضرت قائم (عج) امر فرمودند و حضرت خطاب به وی فرمودند: «أنتم ثقاتنا أهل البيت». بعد از نقل این مطلب، جناب تستری می‌گوید، اصل این سخن

مرحوم وحید، از کتاب «کمال‌الدین» است و آنگاه می‌افزایند: «إلا أن صحته غير معلومة... حيث إن في أخبار آخر إن أمه كانت وليدة بيت حكيمه بنت الجواد (ع)؛ یعنی، صحت این روایت، در نظر بنده، معلوم نیست؛ زیرا، در روایت دیگری آمده که مادر ایشان، در خانه حکیمه خاتون متولد شده است. در این جا، جا دارد از مرحوم تستری سؤال شود که «شما که این روایت را نمی‌پذیرید، آیا به دلیل این است که روایت معارض دیگری با آن وجود دارد و شما روایت دوم را ترجیح می‌دهید؟ آیا سند روایت دوم را که معارض است، بررسی کرده‌اید؟ آیا این روایت، قدرت دارد که روایت مد نظر ما را کنار بگذارد؟». روایتی که ایشان به عنوان معارض با این روایت، مورد نظر دارند، در بحارالأنوار به نقل از کتاب کمال‌الدین آمده است. مرحوم مجلسی روایت را از فردی به نام مطهری نقل می‌کند که در آن آمده است: «كانت لي جارية يقال لها نرجس» و حضرت حکیمه فرموده است: «از من بود، و در خانه من بود و من، به برادر زاده‌ام دادم». حال، این روایت از کیست؟ برخی گفته‌اند، از زهری است و برخی گفته‌اند، از محمد بن عبدالله طهوی است و برخی دیگر گفته‌اند، از محمد بن عبدالله طهوی است و بالاخره برخی هم گویند، از مطهری است. نام ایشان هر چه باشد، ما، شخصی با این نام‌ها، از اصحاب امام هادی (ع) نداریم که از حضرت حکیمه سؤال کند و ایشان این مطالب را به وی بگویند. البته، شخصی به این نام، از اصحاب امام رضا (ع) ذکر شده است، ولی از اصحاب امام هادی (ع) نیست. پس این اشکال به مرحوم تستری وارد است که روایتی را که شما به عنوان معارض با روایت مورد بحث ترجیح می‌دهید، از نظر سند، مخدوش است. مرحوم تستری در کتاب قاموس الرجال [۱۳]، در قضیه حضرت حکیمه، نقل می‌کند که: «اختلف الخبر في أم الحجة»؛ و آن گاه، خود، این قول را تأیید می‌کند که مادر حضرت حجت (عج)، کنیز حضرت حکیمه بوده است و دلیل می‌آورند به این که آن چه از «اثبات الوصية» اثر مسعودی فهمیده می‌شود، این است که این قول، اضبط است. بعد از این، مرحوم تستری، می‌گویند، مرحوم صدوق، نظر دوم را ترجیح داد؛ چون، مرحوم صدوق، وقتی می‌خواهند روایت دوم را نقل کنند، می‌فرمایند: «روی». و باب را با این عنوان ذکر می‌کنند، و از این عنوان بندی، فهمیده می‌شود که نظر دوم را ترجیح می‌دهد.

نظر مرحوم نمازی

ایشان، در «مستدرکات» خود از بشر بن سلیمان تعریف می‌کند و تعلیقه‌ای نمی‌زند. از این معلوم می‌شود که روایت بشر را قبول دارد. [۱۴].

نظر مرحوم حائری

ایشان در «منتهی المقال» [۱۵] سخن مرحوم وحید بهبهانی را نقل می‌کند و تعلیقه‌ای ندارد. شاید ایشان هم، این را پذیرفته‌اند.

نظر مرحوم مامقانی

ایشان، در تنقیح المقال [۱۶]، بعد از نقل بیان مرحوم وحید بهبهانی می‌فرماید: «فالرجل من الثقات والعجب من إهمال الجماعة ذكره مع ما عليه من الرتبة»؛ یعنی، بنده، ایشان را از ثقات می‌دانم و تعجب می‌کنم با چنین رتبه‌ای که برای وی ثابت است، چرا از ذکر نام ایشان اهمال شده است.

محمد بن بحر الشیبانی

اشاره

ایشان، همان فردی است که قضیه را از بشر بن سلیمان شنیده‌اند و نقل می‌کنند. به ایشان، چند اشکال وارد شده است. مهم‌ترین اشکالی که متوجه او است، این است که وی، از «غلات» است. متأخرین، این معنا را قبول ندارند و جلالت شأن ایشان را اثبات می‌کنند. البته، در این جا باید راجع به غلو بحث شود که «به چه معنایی از غالی، ایشان را غلو کننده نامیده‌اند؟». در گذشته، التزام به برخی از عقاید، غلو محسوب می‌شده، در حالی که اکنون از مسلمات اصول عقاید ما محسوب می‌شود. در این جا، تعدادی از اقوال را در مورد ایشان ذکر می‌کنیم:

نظر مرحوم نمازی

ایشان، وقتی به محمد بن بحر می‌رسند، از این جا شروع می‌کنند که از متکلمان و عالم به اخبار و فقیه بود و نزدیک به پانصد کتاب از ایشان نقل شده است، لکن متهم به غلو است. سپس مرحوم نمازی می‌گویند: چون به غلو متهم است، پس «رُمی بالضعف» و در آخر می‌فرمایند: بعضی گفته‌اند که ایشان، از علمای عامه است، ولی این حرف، کاملاً اشتباه است. [۱۷].

نظر مرحوم مامقانی

ایشان، می‌فرماید، شیخ طوسی؛ در رجال فرموده: «یرمی بالتفویض»؛ یعنی، متهم شده به این که از مَفوضه است. باز از شیخ طوسی؛ مطلبی می‌آورند که در کتاب «فهرست» خود فرموده‌اند که از اهل سجستان بوده است و از متکلمان و عالم به اخبار و از فقهاء محسوب می‌شود، لکن متهم به غلو است، بیش تر کتاب‌های محمد بن بحر، در بلاد خراسان موجود است. مرحوم مامقانی، از قول نجاشی چنین نقل می‌کند: «قال بعض أصحابنا إنّه كان في مذهبه ارتفاع و حديثه قريب من السلامة ولا أدري من أين قيل.»؛ یعنی: برخی از اصحاب ما، او را غالی می‌دانند و اما وقتی در کتاب‌هایش دقت می‌کنیم، مشکلی را مشاهده نمی‌کنیم. ما نمی‌دانیم چه کسی این نسبت را به محمد بن بحر داده است. مرحوم مامقانی، آن گاه این سخن جناب کشی را نقل می‌کند که ایشان، از غلات حنفی است. سپس ادامه می‌دهد که مرحوم علامه هم در قسم دوم خلاصه الاقوال، محمد بن بحر را می‌آورد و می‌گوید، به نظر بنده، در حدیث ایشان باید توقّف کرد. مرحوم علامه، راویان ضعیف را در قسمت دوم خلاصه الاقوال می‌آورند. مرحوم مامقانی، سپس به سراغ نظر ابن داود می‌رود و می‌گوید، ایشان هم محمد بن بحر را در قسمت دوم کتاب خود آورده است. البته مبنای ایشان با علامه، تفاوت دارد و تنها ضعف را در قسمت دوم نمی‌آورند، بلکه هر که را کم‌ترین مذمت شده باشد، هر چند از موثق‌ترین افراد باشد، در بخش دوم می‌آورد. ابن داود درباره ایشان سکوت کرده است. بعضی از علمای عامه مانند بخاری، سکوت را به معنای تضعیف می‌دانند؛ یعنی، سکوت علامت تضعیف است، لکن از ضعیف‌ترین تضعیفات. مرحوم مامقانی گوید: در «وجیزه» هم تضعیف شده و در «الحاوی» هم در قسم ضعیفاء شمرده شده است. [۱۸]. مرحوم مامقانی آن گاه می‌فرماید: در این که ایشان، امامی است، شکی نیست و این که بعضی از فضلا گفته‌اند: «از اعظم علمای عامه است»، کاملاً اشتباه است. چطور می‌شود شخصی، عامه باشد و در عین حال غالی هم باشد؟ شاید این که بعضی پنداشته‌اند ایشان سنی است، به خاطر کلام «کشی» باشد که گفته، محمد بن بحر، از غلات حنفی است و خیال کرده‌اند که منظور از حنفی، یعنی کسی که به مذهب ابوحنیفه منتسب باشد، در حالی که این طور نیست، بلکه ایشان، منسوب است به حنیفه اثال بن لجیم بن سعد که از قوم مسیلمه کذاب‌اند. سپس مرحوم مامقانی می‌افزاید: مرحوم شیخ طوسی، صراحت دارند بر این که غلو و تفویض در مورد ایشان، ثابت نیست، بلکه تهمتی بیش نیست و ظاهر امر، این است که منشأ تهمت، ابن الغضائری است. آن گاه ادامه می‌دهد که ما، بارها بیان کرده‌ایم که به سخنان او، نمی‌توان اعتماد کرد، مخصوصاً وقتی که کسی را با غلو تضعیف کرده باشد. مضاف بر این که نجاشی این اتهام را ردّ می‌کند و می‌گوید، حدیثه قریب من السلامة. پس با همه این بیانات، نتیجه می‌گیریم که محمد بن بحر، جزء ثقات است و مشکلی ندارد. پس از آن، مرحوم

مامقانی، نظر مرحوم حائری را نقل می‌کنند که فرموده است: وقتی شخصی، متکلم و عالم به اخبار و فقیه است و احادیثش به صحت نزدیک و نیز کتاب‌هایش خوب و مفید است، پس دیگر معنای غلو چیست که ایشان را به آن متهم می‌کنند؟ مرحوم حائری می‌افزاید: «من از مثل ابن الغضائری و کشی، انتظار ندارم - زیرا، بسیاری از علماء در نزد ایشان، در زمره غلات اند. - اما تعجبم از آن اشخاصی است که دنبال این دو رفته‌اند و ایشان را به غلو متهم کرده‌اند. این که در الوجیزه آمده که ایشان، ضعیف است، کلام ضعیفی است. [۱۹]. بعد از ایشان، نوبت حموی است که مامقانی؛ از او نقل کند. وی، در «معجم الأدباء» گوید که محمد بن بحر، معروف به فضل و فقاهاست و ابن نحاس در کتابش آورده است: «قال بعض أصحابنا إنّه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریب من السلامة». بعد ابن نحاس گوید: «من نمی‌دانم این اتهام از کجا آمده است!». [۲۰]. این‌ها گوشه‌ای از کلام در ارتباط با محمد بن بحر شیسانی بود. با در نظر گرفتن تمامی کلمات علما، می‌توان به این نتیجه رسید که ایشان، از جمله ثقات هستند و این اتهامات در مورد ایشان صادق نیست، مخصوصاً اگر منشأ آن را ابن الغضائری بدانیم.

اشکالاتی که به سند و دلالت این روایت وارد شده است

در این قسمت، به گوشه‌ای از این اشکالات اشاره می‌کنیم و به فراخور حال، مورد نقد قرار می‌دهیم. اشکال یکم - این قضیه پس از سال دویست و چهل و دوم ه. ق اتفاق افتاده است، در حالی که از سال دویست و چهل و دوم هجری به بعد، جنگ مهمی میان مسلمانان و رومیان، رخ نداده است تا حضرت نرجس خاتون اسیر مسلمانان شوند. [۲۱]. پاسخ - باید بگوییم، در این دوران و پس از آن، درگیری و جنگ‌هایی میان این دو دولت رخ داده است که در بسیاری از کتب تاریخی می‌توان نمونه‌هایی از این درگیری‌ها را یافت. [۲۲] برای مثال، در «تاریخ الإسلام» آمده است: «أغار الروم عط من بعغ زربة...». [۲۳] و در جایی دیگر گوید: «افتتح بغا حصناً من الروم يقال له صملّه» [۲۴] و عظیمی گوید: «غزا بغا من طرسوس ثم إلى ملطيّة وظفر بطلائع الروم». [۲۵]. شواهد بسیاری دیگر بر این مطلب که میان مسلمانان و روم، جنگ و درگیری واقع شده است، وجود دارد. حال اگر منظور از جنگ بزرگ، این باشد که خود قیصر روم هم با بعضی از اهل و خاندانش در آن شرکت کرده باشد، این امر ضرورتی ندارد؛ چون، آن چه در این روایت آمده، این است که حضرت نرجس، به امر امام به صورت ناشناس و مخفیانه، با سپاهیان همراه شده و در هیئت کنیزان بوده‌اند. اشکال دوم - این اشکال در حقیقت، اشکالی فنی و علمی نیست و بیش تر جنبه تخریبی دارد. محتوای این اشکال، این است که: می‌دانید چرا برخی به این خبر اهمیت داده‌اند و در دلالت آن، اشکال نکرده‌اند و مورد قبول قرار داده‌اند؟ این امر، به خاطر آن است که می‌خواسته‌اند برای حضرت نرجس (س) منزلت بالایی درست کنند و ایشان را به نسلی با شرافت - یعنی، از طرف پدر، به سلطان روم، و از طرف مادر به جناب شمعون (حواری معروف حضرت مسیح (ع)) - نسبت دهند، و حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، را از طرف مادر و پدر - هر دو - به خاندان با شرافت منسوب کنند. [۲۶]. پاسخ - جواب ما به این مطلب، در حقیقت، گلایه و انتقادی به اشکال کننده است که چرا بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی، این گونه به علمای شیعه تاخته است و ایشان را زیر سؤال می‌برد؟ انتساب به شمعون! در حقیقت، این فرد، علماء را به عوام زدگی متهم کرده و گفته، برای خوشایند خود و نیز شیعیان، این روایت را پذیرفته‌اند و بر طبق موازین علمی و فنی نظر نداده‌اند! این سخن، سخن ناروایی است. اگر منظور آن باشد که نقل چنین قضیه‌ای با این تفصیلات، آن هم در چنان عصری، بیش تر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت، در پاسخ باید گفت: این هم نمی‌تواند دلیلی برای کنار گذاشتن این روایت باشد؛ زیرا، اگر ما از سند روایت بحث کردیم و اشکال اساسی در آن ندیدیم و اوضاع تاریخی آن موقع نیز امکان وقوع این حادثه را رد نکرد، چه بُعدی دارد که این واقعه با همه این تفصیلات رخ داده باشد؟ علاوه بر این ما روایات فراوانی داریم که قضایایی در آن‌ها مطرح شده که از این روایت بسیار مفصل ترند. این دو اشکال، از جمله مهم‌ترین اشکالاتی بود که به دلالت روایت وارد شده است. در ادامه، دو اشکالی را بازگو می‌کنیم که بیش تر صبغه سندی

دارد. اشکال یکم - اگر این روایت صحت داشته باشد، چطور برخی از معاصران شیبانی، از جمله نوبختی، قمی (ابن خزاز)، کلینی، مسعودی، این قضیه را نقل نکرده‌اند؟ [۲۷]. پاسخ - نقل نشدن این قضیه از سوی اینان دلالتی بر ضعف نمی‌کند. در صورتی می‌توان عدم نقل را دلیل بر ضعف دانست که مقام، مقام استقصای روایات معتبر باشد؛ یعنی، قصد بر این بوده که هر آن چه را معتبر است بیاورند، و حال این که به روش این افراد، این نبوده است. جناب مسعودی، در مورد اخبار مربوط به حضرت مهدی (عج) در «اثبات الوصیه» تنها چهار و نیم صفحه بحث کرده‌اند. اگر بگویید خود ایشان گفته: من، از موثقان نقل می‌کنم.»، این هم مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا، اولاً، مقام، مقام استقصای روایات معتبره نیست. بر فرض هم که باشد، نظر ایشان این است که شیبانی ضعیف است، در حالی که علم رجال، علمی نظری است، و در مقابل نظر او، افرادی دیگر، نظری دیگر دارند. احتمالی دیگر هم در این عدم نقل وجود دارد و آن، این که ایشان، از این قضیه مطلع نشده‌اند. در آن دوران نسبت به زمان ما ارتباطات بسیار کم بوده است. از این رو، احتمال عدم اطلاع و دست رسی به این قضیه، دور نیست. اشکال دوم - جناب کشتی، معاصر ایشان است و گفته: «شیبانی، غالی است و غلو می‌کند. نجاشی و ابن داود هم گفته‌اند که وی غالی است. پس این روایت، سند محکمی ندارد». [۲۸]. پاسخ - ما، در آن چه از احوال ایشان ذکر شده است، بحث نسبتاً مفصلی کردیم. در آن جا گذشت که مرحوم مامقانی، از نجاشی نقل کرده که خود ایشان نگفته که غالی است، بلکه گفته است: «قال بعض أصحابنا». پس این، نظر نجاشی نیست. بلکه گفته: «وحدیثه قریب من السلامه». اما این که شما می‌گویید ابن داود گفته: شیبانی غالی است، همان طور که نقل شد، ایشان، تنها در قسم دوم رجال خود، وی را آورده و سکوت کرده است [۲۹] و دیگر نگفته: «وی، غالی است». پس این قول را به ابن داود نمی‌توان نسبت داد. افزون بر این که، بسیاری از علماء ایشان را تقویت کرده و اتهام غلو را رد کرده‌اند. چنان که به گوشه‌ای از آن اشاره شد. این‌ها، نمونه‌هایی از اشکالاتی بود که به این روایت وارد شده است. همان‌طور که ملاحظه شد، این اشکالات وارد نیست و با توجه به مباحثی که در مسئله سند این روایت آمد و از طرفی، مشکلی بر دلالت آن به نظر نمی‌رسید، نمی‌توان آن را نادیده گرفت، بلکه احتمال صحت این قضیه از اخبار دیگری که در خصوص احوال حضرت نرجس (س) آمده، بیش تر و به واقعیت نزدیک تر است.

باورقی

- [۱] کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران، انتشارات اسلامیه، ج ۲، ص ۸۹.
- [۲] دلائل الامامه، محمدبن جریر طبری، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، ص ۲۶۲.
- [۳] کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۵، حدیث لوح.
- [۴] سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، بیروت، مطبعة الرساله، ج ۳، ص ۴۷.
- [۵] الغیبه، شیخ طوسی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ص ۲۰۸، ح ۱۷۸.
- [۶] روضه الواعظین، قتال نیشابوری، ج ۱، ص ۲۵۲.
- [۷] مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۰.
- [۸] منتخب الأنوار المضيئه، عبدالکریم نیلی، ص ۱۰۵.
- [۹] بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، نجف، دار احیاء التراث العربی، ج ۵۱، ص ۶ و ۱۰. برای تفصیل، به جلد چهارم از کتاب «معجم أحادیث الإمام المهدی (عج)» رجوع شود.
- [۱۰] معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، بیروت، دار الزهراء، ج ۳، ص ۳۱۶. - مرحوم علامه حلی نیز به این مبنا اشاره کرده است. (تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۳۹).

- [۱۱] کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، ص ۱۵۲.
- [۱۲] قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ج ۱۰، چاپ قدیم.
- [۱۳] قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۲۵، (ج قدیم).
- [۱۴] مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، تهران، انتشارات شفق، ج ۲، ص ۳۱.
- [۱۵] منتهی المقال فی أحوال الرجال، ابو علی حائری، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ج ۲، ص ۱۵۲.
- [۱۶] تنقیح المقال، شیخ عبدالله مامقانی، نجف اشرف، مطبعة المرتضویه، ج ۱، ص ۱۷۳.
- [۱۷] مستدرکات علم الرجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۷۷.
- [۱۸] حاوی الأقوال و معرفه الرجال، عبدالنبی جزایری، چاپ سنگی و این کتاب در دست رس نیست و مرحوم مامقانی نقل کرده است. (الذریعه، ج ۶، ص ۳۷).
- [۱۹] منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۵، ص ۳۷۹. به قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۳۱ رجوع شود.
- [۲۰] معجم الأدباء، یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۳۲.
- [۲۱] تاریخ سیاسی امام دوازدهم، جاسم حسین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۱۱۵.
- [۲۲] تاریخ الأمم والملوک، محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۹؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، نشر دار صادر، ج ۷، ص ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷؛ نهایه الأرب، احمد بن عبدالوهاب النویری، ج ۲۲، ص ۲۸۹، ۲۹۱؛ النجوم الزاهره، یوسف بن تغری الأتابکی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۳۱۸، ۳۲۲؛ المختصر فی أحوال البشر، أبی الفداء، ج ۲، ص ۴۱.
- [۲۳] تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، شمس الدین ذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ص ۶، حوادث سال ۲۴۱.
- [۲۴] همان، ص ۱۲، حوادث سال ۲۴۱ - ۲۴۵.
- [۲۵] تاریخ حلب، عظیمی، ص ۲۵۸.
- [۲۶] تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۵.
- [۲۷] همان.
- [۲۸] همان. اشکالات دیگری را مرحوم صدر در کتاب تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۵۰، به همراه پاسخ آن‌ها آورده است که ما برای رعایت اختصار، از نقل آن خودداری می‌کنیم.
- [۲۹] مبنای ابن داود، این است که هر کس را که کم‌ترین ذم و تضعیفی درباره‌اش آمده، در قسم دوم کتاب نقل می‌کند، هر چند موثق‌ترین ثقات باشد و به اخبار او هم عمل شود. رجوع شود به: کلیات علم رجال، ص ۱۲۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند
 بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۰۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

